



مرکز تحقیقات اسلامی

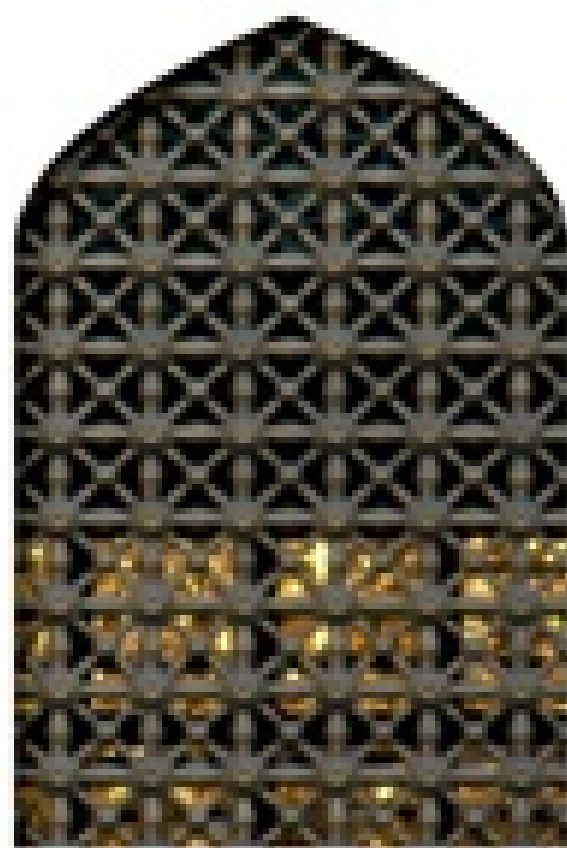
اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



محمد بنوری (مؤلف)

پنجشنبه فولاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سایه سار آفتاب 9 : پنجره ي فولاد

نویسنده:

اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی معاونت تبلیغات و
ارتباطات اسلامی

ناشر چاپی:

موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	در سایه سار آفتاب ۹ : پنجره ی فولاد
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۳	اشاره:
۱۴	مقدمه:
۱۵	قطعه ای از بهشت
۱۶	پروانه شدن
۳۴	ضامن آهو
۳۵	پنجره ی فولاد
۴۷	پنجره و کیوتر
۴۸	قصد زیارت
۶۲	خورشید ولایت
۶۳	باغ بلور
۷۵	زیارت
۷۶	دل بی قرار
۹۷	همسایه
۹۸	هفت شهر عشق
۱۲۰	شهادت
۱۲۱	اشک بدرقه
۱۳۵	یا علی بن موسی الرضا
۱۳۶	زیارت
۱۴۹	مجموعه شعر در سایه سار آفتاب:

سرشناسه:غفورزاده، محمدجواد، 1322 -

عنوان و نام پدیدآور: در سایه سار آفتاب 9 : پنجره ی فولاد/ محمد جواد غفورزاده (شفق) ؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد: انتشارات قدس رضوی، 1390.

مشخصات ظاهری: 135 ص.

شابک: 6-06-2784-964-978

یادداشت: چاپ قبلی: آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات، 1385 (29ص).

یادداشت: چاپ دوم.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203ق. -- شعر

موضوع: شعر مذهبی -- قرن 14

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی

شناسه افزوده: موسسه انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره: PIR8152/ف834 پ9 1390

رده بندی دیویی: 8فا62/1

شماره کتابشناسی ملی: 3007216

ص: 1

اشاره

پنجره فولاد

سراینده: محمد جواد غفورزاده (شفق)

ص: 3

فهرست

اشاره 7

مقدمه 8

قطعه ای از بهشت 9

پروانه شدن 10

ضامن آهو 27

پنجره ی فولاد 28

پنجره و کبوتر 39

قصه زیارت 40

خورشید ولایت 53

باغ بلور 54

زیارت 65

دل بی قرار 66

همسایه 87

هفت شهر عشق 88

اشک بدرقه شهادت 110

یا علی بن موسی الرضا 123

زیارت 124

ص: 5

شعر شیعه سرشار از شور و شعور است، شعری که تار و پود آن شرح شوریدگی های لبریز از شهودی الهی و دینی است. در واژه واژه ی آن می توان دلدادگی های فراتر از دایره عقل مآل اندیش و حسابگر را دید و در همان حال خردورزی و عقلانیتی بارور از ناب ترین چشمه های وحی و سنت را یافت.

این شعر روزی از حنجره سرخ فرزددق در کنار کعبه می تراود. روزی در کام ابوالاسود دثلی گل می کند و گاهی بر زبان حسان بن ثابت جریان می یابد و مهر تأیید پیامبر آفتاب را دریافت می کند:

«لا تزال مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک»

«همواره در پناه روح القدس باشی که با زبان خود یاری ما کردی»

این شعر زمانی در زبان کمیت می شکفد، گاهی در گلوی سید حمیری و روزی در کام دعبل با چکامه بلند «تأیید» خود و سپس در حنجره شاعران پارسی گوی و عربی گوی گل می کند و عطر آسمانی عشق به خاندان نبوت را در سرزمین های اسلامی می پراکند. اما به راستی کدامین قلم را یارای آن است که این اقیانوس عاشقی را در ظرف واژگون بگنجانند و کدامین دست می تواند خامه به تقدیر و سپاس از ستاینندگان آفتاب بچرخاند؟ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی با درک این ضرورت که فرهنگ، بدون آمیختن با هنر نهادینه نمی شود و نیز با توجه به این واقعیت که نسل امروز ما به اندازه پیشینیان و شاید بیشتر از آنان به شعر توجه و عنایت دارد بر آن شد، از شاعران اهل بیت (علیهم السلام) درخواست کنند برای خاندان نبوت (علیهم السلام) آثاری تازه و نو بیافرینند و خوشبختانه این خواهش با اقبال آن بزرگواران مواجه گردید. ما ضمن سپاس از این استادان فرهیخته مجموعه اشعار ایشان را به خوانندگان محترم و زائران و عاشقان ارجمند حضرت شمس الشموس (علیه السلام) تقدیم می کنیم.

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

آغاز زیارت تو دل باختن استدر روزگاری که سیمای دلنشین مهربانی و عشق در سایه ی برج های آهن و سیمان، غبار فراموشی و گرد کدورت گرفته اند، ساعتی درنگ بر لب جویی که در آن زلال عشق و ایمان جاریست عنایتی است خداوندی! و این خود بهانه ای می شود تا از دنیای پرهیاهوی امروز به آغوش آرامش بی نهایتی که سماع قدسیان نوازشگر پریشانی هایت باشند سفر کنی و طعم شیرین ارادت را در زلال کلمات حس کنی و آن گاه شکوه بودن را در سایه ی مهربانی به تماشا خواهی نشست و از باران زیبایی و نشاط سرشار خواهی شد.

این غوغای شکننده ای که روزگار زمخت ما به راه انداخت - که مهارش محال می نمایاند - و دغدغه های باطلی که فراهم آورده، جز در ساحل امنی که سرود امواج آن زمزمه ی رستگاری است، آرام نخواهد شد.

بیت سروده های این دفتر، دست هایی است که در روزگار نامهربان، به ضریح مهربانی خورده اند و سرشار از حرف هایی به زبان بی زبانی اند که هیچ زبانی را یارای تفسیر عظمت و شکوه این بارگاه نیست!

انسی که استاد «شفق» با زمزمه ی قدسیان گرفته، ناگسستی است و در بندبند سروده هایش طراوتی آسمانی جاری است که اگر مخاطب شعر «شفق» باشی بی آن که خود بخواهی از این طراوت سرشار خواهی شد.

در صنعت شعر، قالب رباعی و دوبیتی جزء تاثیرگذارترین و پرتطرفدارترین و به مراتب دقیق ترین قالب های شعری است که شاعر باید نهایت هنرمندی را در دوبیت خلاصه کند و پیام خود را با قامتی رسا در دوبیت آشکار نماید.

بی تردید، هشت فصل این مجموعه، هر یک سرشار شوری است که پیوندی ناگسستی با هم دارند و زمزمه ی شیرین کلمات آن، چونان نسیم دلکشی است که نگرانی ها را کوچ می دهد و حضور عاشقانه ی اشیاء را تجسم می کند. باشد که این خود فصلی برای شکوفایی باغ های خاموش زندگی مان باشد و بهانه ای شود برای عاشقانه زیستن و در سایه سار معرفت و ایمان، بالنده شدن که این خود سعادت است بزرگ! کوتاه سخن این که:

ما در پی تعظیم و طوافیم اما

آغاز زیارت تو دل باختن است

پروانه شدن

گلزار بهشت است غمی نیست در این جا
حق را به جز این در حرمی نیست در این جا
فرمود نبی 2: روضه ای از باغ بهشت است
در سایه ی گل، خار غمی نیست در این جا
در این حرم عقده گشا می شکفتد گل
چون غنچه، دل سر به همی نیست در این جا
این صحن و سرا مطلع خورشید وجود است
پیداست که گرد عدی نیست در این جا
از خود به خدا می رسد این جا دل عارف
ای همسفران! پیچ و خمی نیست در این جا
پوشیده شد از بال ملک این حرم قدس
زنهار! که جای قدمی نیست در این جا
آن دم که دلت قفل ببندد به ضریحش
شیرین تر از آن لحظه، دمی نیست در این جا
سوگند به آینه ی جودش به جوادش
جانسوزتر از این قسمی نیست در این جا
این بارگه از شمع هدایت متجلی است
پروانه شدن کار کمی نیست در این جا
ما گرچه «شفق»! منزلت خار نداریم
گلزار بهشت است، غمی نیست در این جا

خورشید که بوسه بر رخ خاور زد

در سینه دلش مثل پرستو پر زد

با رنگ طلا نوشت بر صفحه ی صبح

از دامن «نجمه»، «نجم ثاقب» سر زد

ص: 11

پیغام سپیده و سحر می آید

خورشید، ز پشت ابر در می آید

دل ها متوجه خراسان هستند

چون قبله ی هفتم از سفر می آید

ص: 12

آن روز که احساس طراوت کردیم

از شهد لبش کسب حلاوت کردیم

در حسن جمیل حضرت شمس شمس

آیات جمال را تلاوت کردیم

ص: 13

****چون قطره، که محو گشته در آقیانوس

ماییم و شکوه جلوه ی شمس شمس

وقت است که موسی و حواریونش

بار سفر از «طور» ببندند به توس

ص: 14

اینجا حرم است، حجت هشتم را

تکرار کن آیه ی «قل اللهم» را

یک پرچم سبز، با تکان دادن دست

دعوت به بهشت می کند مردم را

ص: 15

در توس گلی خدا سرشت آمده است

راضی به قضا و سرنوشت آمده است

بگذار قدم در این حرم با دل پاک

این تربت عشق از بهشت آمده است

ص: 16

در توس، دلم هیچ زمان خسته نبود
آغوش بهشت، لحظه ای بسته نبود
مشهد به کدام جلوه دل خوش می کرد
گر منظر این گنبد و گلدسته نبود؟!

ص: 17

در توس، که قبله ی خداجویان است

ما بین دو کوه، روضه ی رضوان است

«از خاتم انبیا 2 در این جاست تنی»

«از سید اوصیا در این جا جان» است [\(1\)](#)

ص: 18

1- سنائی غزنوی.

در توس، بیا که نور ایزد این جاست

دنبال «نود» چه می روی؟ «صد» این جاست

یک دل نه، هزار دل بیاور که یکی

«از معجزه های شرع احمد» این جاست [\(1\)](#)

ص: 19

1- همان.

در توس تجلی بهار است، بهار
بی آن که تفاوتی کند لیل و نهار
هر گوشه ی این حرم در آینه ی نور
انگار که حرف می زند با زوار

ص: 20

هرکس که شود پاک سرشت، از این جاست

تعیین مسیر سرنوشت، از این جاست

ای دل! به هزار راه و بیراهه مرو

گر مرد رهی، راه بهشت از این جاست

ص: 21

این روضه که چلچراغ جان و دل ماست
هم شهر شهادت است و هم کوی رضاست
اینجا حرم پاک «أَطِيعُوا اللَّهَ» است
سوگند به قرآن که «أُولِي الْأَمْرِ» این جاست

ص: 22

دیدم دل خسته، در به در می گردد

دنبال بهانه ی سفر می گردد

برگشتم و خاک توست را بوسیدم

هر چیز به اصل خویش بر می گردد

ص: 23

زنجیر دلم را به خراسان بستند

این رشته ی الفت است بر جان بستند

ذرات وجودم، همه در «عالم ذر» با مشهد آفتاب پیمان بستند

ص: 24

يارب! به رضا كه ناصبورم نكنى

بى بهره از اين چشمه ي نورم نكنى

نزديك ترين راه بهشت از اين جاست

از مشهد آفتاب دورم نكنى

ص: 25

پیوسته به توس، میهمان می آید

دل ها به سوی قبله ی جان می آید

هر روز غروب در خراسان خورشید

از بدرقه ی مسافران می آید

ص: 26

پنج‌ره ی فولاد

دلا بکوش، که با عشق آشنات کنند
چو عاشقان، به غم دوست مبتلات کنند
همیشه دست دعا، سوی آسمان بردار
که در زمین خراسان، زغم رهاات کنند
دعا کن ای دل مسکین! که چون کبوترها
سفیر نامه بر روضه ی رضات کنند
ستارگان، همه شب در طواف این خورشید
نظر به سجده و تسبیح کاینات کنند
صف نماز ببندند، آهوان در دشت
سحر که گوش به «قد قامتِ الصَّلَاتُ» کنند
اگر به حرمت این قبله آشنا باشند
مجاوران حرم، ترک سیئات کنند
تو چون حباب، فراموش می کنی خود را
به جرعه نوشی این بزم اگر صدات کنند
اگر چو آینه های حرم، شکسته دلی
فرشتگان مقرب همه دعوات کنند
حواله ی دل ما را نوشته اند این جا
مباد آن که به جای دگر برات کنند
چو گردباد، در این شهر در به در گردی
خدا نکرده از این در اگر جدات کنند

غبارروبی این روضه، اشک می خواهدبرو که چشم تو را چشمه ی فرات کنند

کنار پنجره اش، آب می شود فولاد

خدا کند به دل ما هم التفات کنند

ص: 28

به عشق حضرت شمس الشموس باز «شفق»!

بخوان قصیده که چاووش کربلات کنند

ص: 29

چشم تو نوازشگر و مهرافرز است
در عمق نگاه تو غمی جان سوز است
یک روز به دست تو نگاهش را دوخت
«زیبایی چشم آهو» از آن روز است

ص: 30

در توس، امام آسمان سیر شماس

صد فوج فرشته زائرش غیر شماس

حیرت مکن از ضامن آهو بودن

او ضامن رستگاری و خیر شماس

ص: 31

در توس، به جز زمزمه‌ی یا هو نیستیک آیه به غیر «لَیسَ الاَّ هُوَ» نیست

توضامن آهوپی و در سینه‌ی ما

یک دل که به بی گناهی آهو نیست

ص: 32

ای مهر تو دلنواز پیوسته ی ما!

بگشاگره از کار فرو بسته ی ما

یک جلوه ی مهربانی ات ما را بس

ای ضامن آهوی دل خسته ی ما

ص: 33

ای سایه ی لطف تو پناه آهو

ترتیب اثر داده به آه آهو

آیات عنایت تو را می خوانیم

از چشم کبوتر، از نگاه آهو

ص: 34

آهسته قدم در حرم او بردار

در هر قدمی بهره ی نیکو بردار

ای دوست مگر تو کمتر از صیادی؟

«آهو» گنه است، دست از آهو بردار

ص: 35

هرچند که از ما، نظرت برگشته است

آینه ی خاطرت مکدر گشته است

دل، چشم ضمانت از تو دارد، انگار

آهو بره ای در این حرم سرگشته است

ص: 36

ای نور به وحی متصل! ادرکنی

ای از کرمت همه خجل! ادرکنی

هرچند تو را ضامن آهو خوانند

ای ضامن صد قافله دل! ادرکنی

ص: 37

قصه زیارت

به یک نگاه تو، تطهیر می شود، دل من

به یک کرشمه، نمک گیر می شود، دل من

مرا بس است طواف ضریح تو، هرگاه

شکسته بسته ی تقصیر می شود دل من

قسم به صبح جمال تو، پشت پنجره ات

دخیل ناله ی شبگیر می شود دل من

سرشک حاجت هرکس که می چکد بر خاک

کنار پنجره، تصویر می شود دل من

شمیم ضامن آهو، اگر به من برسد

خدای را، جگر شیر می شود دل من

به چشم آینه های حرم که می نگرم

هزار مرتبه تکثیر می شود دل من

به روی آب نماهای صحن تو چون موج

به عشق و عاطفه درگیر می شود دل من

به شوق آن که به پابوس زائرت برسد

به جای اشک سرازیر می شود دل من

خدا نکرده، اگر از تو رو بگردانم

اسیر بازی تقدیر می شود دل من!

چگونه قصد زیارت کنم برای وداع

مگر ز دیدن تو سیر می شود دل من؟! «خدا مرا به فراق تو مبتلا نکند

من و جدایی از این آستان؟! خدا نکند!»

ص: 40

ای راحت روح بیقراران، یادت

تسبیح فرشتگان، مبارک بادت

خواهم زخدا باز نگرده هرگز

قفل دلم از پنجره ی فولادت

ص: 41

جان، در حرمت، شوق نشستن دارد

دل، می شکند، شور شکستن دارد

چون پنجه ی آفتاب، بر پنجره ات

هر روز دخیل اشک، بستن دارد

ص: 42

جمعی، به کبوتران دل خسته خوشند

با پنجره و ضریح و گلدسته خوشند

در حضرت خورشید، ولی اهل نظر

چون آینه در حضور، پیوسته خوشند

ص: 43

هرچند در این حرم دل از کف دادی

بی تاب تر از پنجره ی فولادی

دست تو، به دامن ضریحش نرسید

«ای اشک، تو هم زچشم من افتادی!»

ص: 44

جز توس، که قبله گاه عرفان زاد است

هرجا که روی به ناکجا آباد است

کاری که گره زمشکلت باز کند

پیوند تو با پنجره ی فولاد است

ص: 45

بر پنجره، قفل بسته ام را دیدم

آرامش روح خسته ام را دیدم

در آینه های حرم از بارش اشک

تصویر دل شکسته ام را دیدم

ص: 46

ای کاش، به مهرت آشناتر باشم

وزعطر ولایتت معطر باشم

هرچند شکسته بالم، ای شمس شמוש! بگذار در این حرم کبوتر باشم

ص: 47

در عشق، اگر چه ذره واریم همه
با شمس شمس، هم جواریم همه
عمری است کبوتر حریمش هستیم
این است اگر امیدواریم همه

ص: 48

ما آینه ایم و رویه رویت هستیم

مدهوش شمیم رنگ و بویت هستیم

از ما کرمت را مکن امروز دریغ

عمری است که «یا کریم» کویت هستیم

ص: 49

دستی به ضریح مهربانی زده ام

ققلی به لب از غم نهانی زده ام

خرسندم از این که چون کبوتر، با دوست

حرفی به زبان بی زبانی زده ام

ص: 50

*****غم ها، نگران حس و حالم بودند

شفاف تر از اشک زلالم بودند

حرف از «حرم و کبوتر و پرواز» است

ای کاش دو دست من دو بالم بودند

ص: 51

باغ بلور

ای آن که حریم تو پر از آیه ی نور است
نومیدی و درگاه تو؟! از عشق به دور است
این جاست تجلی کده ی شمس هدایت
یا مهبط انوار خداوند غفور است؟
ای شاهد تکریم تو آینه ی قرآن
تفسیر کرامات تو انجیل و زبور است
از فرط تجلای تو در این حرم قدس
خورشید زهر آینه در حال ظهور است
برگرد ضریحت، اثر بال ملایک
بر صحن و رواق، اثر بوسه ی حور است
بر دامن زوار تو جاری است در این جا
اشکی که در خشنده تر از باغ بلور است
ای پنجره ی پاک تو، در پنجه ی اخلاص
دریاب دلی را که تمنای حضور است
ای خاک کف پای تو سرچشمه ی خورشید
هر جا که «قدمگاه» تو شد وادی طور است
تا محو تماشای تو شد «صبح نشابور»
«فیروزه» به زیبایی لبخند غرور است
توحید و تولای تو آمیخته باهم
پیداست که این گفته ی پیغمبر نور است

از شوق همآغوشی تو شهر شهادت

سرشار شکوفایی و شیدایی و شور است

ای وصف تو گسترده تر از دامنه ی عشق

دیباچه ی اوصاف تو در دست مرور است

ص: 54

آن کس که دلش از تپش عشق تو خالی است

از شرم شود آب اگر سنگ صبور است

ای روح شفاعت، کرمی کن که به محشر

یک گوشه ی چشم تو، مرا برگ عبور است

گفتم به غم عشق تو دلجوی «شفق» باش

این آینه، یا جای تو یا جای سرور است

ص: 55

ایوان تو، روی شانہ ی خورشید است

گلدستہ ی تو نشانہ ی خورشید است

چشمش کہ بہ گنبد تو روشن شد، ماہ

دریافت کہ خانہ، خانہ ی خورشید است

ص: 56

در عشق تو، اشک، حجت کامل ماست

در موج حوادث این حرم، ساحل ماست

وقتی به دلم نگاه کردم، دیدم

آینه‌ی خورشید ولایت، دل ماست

ص: 57

آن روز که دادند به دستم، دل را

بر دیده نهادم و شکستم، دل را

از سر به دو صد بهانه بازش کردم

بر «حصن ولایت» تو بستم دل را

ص: 58

ای شمس شمس! عشق و امید تویی

آن جلوه که از خدا توان دید تویی

بردار حجاب از آن رخ ماه و بگوی

«یک شرط ز شرط های توحید» تویی (1)

ص: 59

1- سنائی غزنوی.

خورشید بر ایوان تو، ای پاک سرشت!

جز «سلسله الذهب» حدیثی نوشت

گفتی «انا من شروطها» یعنی، نیست

جز عشق و محبت تو راهی به بهشت

ص: 60

احساس و امید را تجسم این جاست

سرچشمه ای از اشک تبسم این جاست

سوگند، به هفت آیه ی سوره ی حمد

آینه ی آفتاب هشتم این جاست

ص: 61

آنان که ز رمز عشق طرفی بستند

صد تاج گل از حدیث و حرفی بستند

با «سلسله الذهب» از آن غنچه ی لب

بر صفحه ی دل نقش شگرفی بستند

ص: 62

دل، هشت دلیل و هشت آیت دارد

تا تکیه به خورشید ولایت دارد

در نزد خدا «راضیه مرضیه» کیست؟

آن کس که «رضا» (علیه السلام) از او رضایت دارد

ص: 63

دل بی قرار

قرار ما، حرم توس یا امام رضا (علیه السلام)

امید ما، کرم توس یا امام رضا (علیه السلام)

خوشا به حال دل عاشقی، که در همه حال

کبوتر حرم توس یا امام رضا (علیه السلام)

قسم به قبله ی هفتم، که کعبه ی فقرا

حریم محترم توس یا امام رضا (علیه السلام)

تو بوستان همیشه بهاری و خورشید

گل سپیده دم توس یا امام رضا (علیه السلام)

به عجز خم نشود، منت از ملک نکشد

سری که در قدم توس یا امام رضا (علیه السلام)

خط امان بنویسد برای اهل نظر

قلم اگر قلم توس یا امام رضا (علیه السلام)

ضریح سبز تو ای از مدینه دور، هنوز

طلایه دار غم توس یا امام رضا (علیه السلام)

دلش قرار ندارد «شفق» که می گوید:

قرار ما حرم توس یا امام رضا (علیه السلام)

در توس، به جز تو آسمان جاهی نیست

خورشید جمال بهتر از ماهی نیست

با عشق تو می کند دلم «طی الارض»

از کوی تو تا عرش خدا راهی نیست

ص: 67

یک طایفه، از جمال ماهش گفتند

یک قوم، زجذبه ی نگاهش گفتند

پاکیزه دلان مثل «سنایی» با ما

«از حرمت زائران راهش» گفتند

ص: 68

هر قبله نما، که عاشق روی رضاست (علیه السلام)

انگشت اشاره ای به ابروی رضاست (علیه السلام)

ای فاقد استطاعت «حج البیت»

حج فقرا زیارت کوی رضاست (علیه السلام)

ص: 69

خواهی که شود مشکلت آسان ای دوست!

از غم نشود دلت هراسان ای دوست

احرام سفر ببند زیرا گفتند:

«دین را حرمی است در خراسان» ای دوست [\(1\)](#)

ص: 70

1- سنائی غزنوی.

از جوش ملک در این حرم هنگامه ست

این جاست که هر فرشته، گلگون جامه ست

تا اذن دخول از تو بگیرد آهم

هر قطره ی اشک من زیارت نامه ست

ص: 71

تا ماه رخ تو را تجسم کردند
از شوق، ستاره ها تبسم کردند
آنان که نبردند نصیب از مهتر
در حال سجود، قبله را گم کردند

ص: 72

از آن که خلیل، آینه دار تو شد

موسای کلیم، محو انوار تو شد

عیسی نفس، ولی خدا می داند

هرکس که «شفا» گرفت، «بیمار» تو شد

ص: 73

لب تشنه، به سرچشمه ی نور آمده ایم

با یک دل مشتاق حضور آمده ایم

نزدیک ترین راه بهشت از این جاست

ای شمس غریب! از ره دور آمده ایم

ص: 74

دل در حرم تو، خویش را گم کرده است

یعنی عوض گریه، تبسم کرده است

موسای کلیم نیست این دل، اما

بی واسطه با شما تکلم کرده است

ص: 75

عاشق، کارش به عشق پرداختن است

در شعله ی غم، سوختن و ساختن است

ما در پی تعظیم و طوافیم - اما

آغاز زیارت تو دل باختن است

ص: 76

این جا که تجلی کده ی عصمت اوست

ایمان و امید می دود در رگ و پوست

گفتی: به زیارت امام آمده ای

در سینه نهاده ای دلت را ای دوست؟

ص: 77

این جا حرم است، خویش را مَحْرَم کن

پیوند دل و ضریح را محکم کن

یا آن که زیاد کن تب و تابت را

یا فاصله ی ضریح و لب را کم کن

ص: 78

چون فیض حضور را فراهم کردند

گل های چمن وداع با، غم کردند

اینجاست همان حرم که قدسی نفسان

مانند هلال ماه، سر خم کردند

ص: 79

جرم و گنهم زبرگ و باران بیش است

بی توشه و زادم و سفر، در پیش است

جز محضر «ثامن الحجج» روی نیاز

آرد به کجا دلی که مهراندیش است؟

ص: 80

بودم پی آفتاب، دیدم این جاست

در ظلمت شب، صبح سپیدم این جاست

روی از حرم رضا (علیه السلام) کجا برتایم؟

درمانده ام، آخرین امیدم این جاست

ص: 81

ای قوم! که دل به هشتمین گل بستید

گر زائر و گر مجاور او هستید

در جلب رضای حضرتش سعی کنید

وقتی به محبان رضا پیوستید

ص: 82

لب تشنه، به سرچشمه ی نور آمده ایم

با شوق، به خلوت حضور آمده ایم

نزدیک ترین راه بهشت از اینجاست

ای شمس شمس! از ره دور آمده ایم

ص: 83

زنهار! به هیچ خانه ای، در نزدی

جز کوی رضا (علیه السلام)، در حرمی پر نزدی

شاید که فرشته ای است در حال طواف

هرگز سرپایی به کبوتر نزدی

ص: 84

مولای رئوف ماست، احسان، کارش

کارش همه عاطفه است با زوارش

از معرفتش گلی به دست آوردی؟

ای آن که سه جا می طلبی دیداریش...؟!

ص: 85

هفت شهر عشق

در این حرم، که میان کبوتران، یله ای
چه شد که دل نسپردی به یار یک دله ای؟
از این حرم به خدا می توان رسید اما
به شرط داشتن زاد راه و راحله ای
شینده ای کسی از هفت شهر عشق گذشت
کنار قبله ی هفتم تو در چه مرحله ای؟!
چرا دخیل نبستی ضریح سبزش را
اگر که حلقه به گوش حدیث سلسله ای؟
به نام حجت هشتم در این بهارستان
ببند نامه ی حاجت به بال چلچله ای
نگاه کن که چه گفتند در مقام «رضا (علیه السلام)»
«کمیت» و «دعبل» اگر یافتند از او صله ای
چو آفتاب بخوان در طواف گنبد او
زیارتی و دعایی، نماز نافله ای
به پای بوسی زوار درگهش بشتاب
که بر سرت بنشیند، غبار قافله ای
بکوش، تا نرود از کف تو فیض سؤال
که پیش آینه پوشیده نیست مسئله ای
پناه داده به خاری چو من در این گلشن
خدای داده به این گل چه صبر و حوصله ای!؟

من از زیارت این روضه غافلم هرچند

«زخانه نیست مرا تا بهشت فاصله ای»⁽¹⁾

ص: 88

1- هاشم شکوهی.

به جرم این همه کفران نعمت و تقصیر!

خدا کند نکند از مجاوران گله ای

چه می شود که «شفق» را بهل کنی ای ماه

تو نور منعکس از «آیه ی مباحله ای»

ص: 89

از مشرق آرزو، صدایم کن

با حضرت عشق، آشنایم کن

وقتی به ولای دوست تسلیم شدم

همسایه ی روضه ی رضایم کن

ص: 90

حسن تو، به وصل آرزومندم کرد

سودای محبت تو در بندم کرد

خاکم به سر، آبرو ندارم - اما

همسایگی تو آبرومندم کرد

ص: 91

ای ماه! نگاه کن که ما سر مستیم

شب پنجره ستاره را هم بستیم

ما، منت از آفتاب، هرگز نکشیم

همسایه ی «خورشید ولایت» هستیم

ص: 92

دامن زگلابِ اشکِ نمِ نم، تر کن
خود را به حریمِ عشقِ محرم تر کن
تا چند سلام می دهی از ره دور
نزدیک بیا، فاصله را کمتر کن

ص: 93

از توس، رهی به کهکشانم بدهید

رخصت به دو چشم خون فشانم بدهید

از باب «لِيَطْمِئِنَ قَلْبِي» گاهی

یک گوشه ی ابرویی نشانم بدهید

ص: 94

گر کار خدا پسند نتوانم کرد

در عشق تو چون و چند نتوانم کرد

در حق تو بس که کرده ام کوتاهی

خجالت زده سر، بلند نتوانم کرد

ص: 95

دلتنگم اگر روبه تو آوردم من
چون برگ خزان شکسته و زردم من
ای نیم نگاه تو جهان را صدقه
لطفی، نظری، تصدقت کردم من!

ص: 96

هرچند که دل خسته و درد آلودم

با نفس، خودم را به نبرد آلودم

صد شکر که خاک پای زوار رضا (علیه السلام)

چون آینه، کرده است گرد آلودم

ص: 97

ای دیده گرفتار تو، دل، بسته ی تو
محتاج تو، مسکین توأم، خسته ی تو
چون خار، زمین بوس همین درگاهم
ای دسته گل بهشت، گلدسته ی تو

ص: 98

ما سایه نشین چتر رایات توایم
سرگرم نماز عهد و آیات توایم
خوبان که از الطاف تو برخوردارند
ماییم که محتاج عنایات توایم

ص: 99

از مهر منور رضا، دم زده ایم
گل بر سر توحید مجسم زده ایم
داریم همه چشم شفاعت از او
با آن که قدم به راه او کم زده ایم

ص: 100

آن روضه ی جنت که نبی گفت این است

این گل کده، باغ عترت یاسین است

چون باد، در این چمن سبک سیر مباحث

تکلیف «مجاوران گل» سنگین است!!

ص: 101

دارد دل من، جلوه ی طور از خورشید

شیدایی از آفتاب، نور از خورشید

عمری است که در بارگه شمس شمس

همسایه خورشیدم و دور از خورشید!!

ص: 102

ای شمس شمس! ای خدا را آیه

اندوختم از ولای تو سرمایه

فردا چه کنم اگر بپرسند، چرا

رنگی نگرفته اید ازین همسایه؟!

ص: 103

خورشید، که بست سوی ما بارش را

بخشید به ما صفای گلزارش را

مردم! به خدا کسی نمی آزارد

همسایه ی دیوار به دیوارش را

ص: 104

تا انس به معصیت گرفتاری ماست

تأثیر کجا به ناله و زاری ماست

کو گوش دلی که بشنود صبح و غروب

«گلبانگ تقاره» بانگ بیداری ماست؟

ص: 105

ای آن که حدیث عشق، کم می خوانی

صد آیه زاینار و کرم می خوانی

یک بال شکسته را نکردی مرهم

خود را تو «کبوتر حرم» می خوانی؟!

ص: 106

یک قوم، کنار چشمه منزل دارند

یک طایفه، حال موج و ساحل دارند

خوش وقت کسانی، که درین روضه ی پاک

آیین «غباررویی» دل دارند

ص: 107

اشک بدرقه

یا بر سر زانو بگذاریم سرم را
یا آن که بخوانید به بالین، پسرم را
شب تا به سحر منتظرم بال نسیمی
از من برساند به مدینه خبرم را
کی باور من بود که از آن حرم پاک
یک روز جدا گردم و بندم نظرم را
مجبور به تودیع حرم بودم و ناچار
بر دامن اندوه نشاندم پسرم را
هنگام خداحافظی از شهر، عزیزان
شستند به خوناب جگر رهگذرم را
گفتم همه در بدرقه ام اشک بیارند
شاید که نبینند از آن پس اثرم را
دامانم از این منظره پر اشک شد اما
گفتم که نبیند پسرم، چشم ترم را
با کس نتوان گفتم، ولیعهدی مأمون
خون کرده دلم را و شکسته کمرم را
من سر به ولیعهدی دونان نسپارم
بگذارم اگر بر سر این کار سرم را
تهمت ز چه بندید به انگور؟ که خون کرد
هم صحبتی دشمن دیرین، جگرم را

آفاق همه زیر پر رأفت من بود

افسوس بدین جرم شکستند پرم را

آن قوم که در سایه ام آرام گرفتند

دادند به تاراج خزان، برگ و برم را

ص: 110

بشتاب به دیدار من ای گل! که به بویت

تسکین دهم آلام دل در به درم را

روزم سپری شد به غم، اما گذراندم

با یاد تو هر لحظه ی شام و سحرم را

ص: 111

هر لحظه کرامتی مکرر کردی

آفاق وجود را معطر کردی

ابر آمد و شرمگین به پای تو گریست

هنگام دعا، همین که لب تر کردی

ص: 112

در پیره‌نی سپید، بر می‌گردد

با مشعلی از امید، بر می‌گردد

خورشید پیاده می‌رود سمت غروب

وقتی ز نماز عید بر می‌گردد!!

ص: 113

یک لحظه به فکر هستی خویش نبود

دنیا طلب و عافیت اندیش نبود

هجرت ز مدینه، بود بدرود حیات

انگور، به جز بهانه ای بیش نبود

ص: 114

پرسید: که بضعه ی نبی چون گردید؟

گفتند: که از زهر، جگر خون گردید

افسوس که این ولی پابند به عهد

مسموم ولیعهدی مأمون گردید!

ص: 115

ماهی، که عجب تر است از «کَهف و رقیم»

جبریل بر آستان او هست مقیم

از سرّ شهادتش می‌رسید، او را

کشتند به یک دلیل «المُلکُ عقیم»!

ص: 116

مأمون صفتی، به طبع دهر آغشته است

سرچشمه ی آشتی، به قهر آغشته است

«یک پاره ی پیکر نبی» گر باشد

صد خوشه ی انگور به زهر آغشته است!

ص: 117

آیین ستم همیشه در گردون هست

چون قامت شمشیر که غرق خون هست

خورشید رخی مثل «رضا» (علیه السلام) نیست ولی

صد شب پره، دل سنگ تراز «مأمون» هست

ص: 118

پیوسته دم از مشی و مرامش زده اند

پرچم همه جا به احترامش زده اند

صد بار، به او زدند خنجر از پشت

یک بار، اگر سکه به نامش زده اند!

ص: 119

گفتی که ولای اوست ره توشه ی من
از خرمن فیض او ببین خوشه ی من
پاسخ به نبی چه می دهی گر پرسید
این قوم چه کرد با جگر گوشه ی من!؟

ص: 120

محبوب خدا هست و حبيب است «رضا (عليه السلام)»

چون عطر بهشت، دلفريب است «رضا (عليه السلام)»

شناخت كسى قدر «رضا (عليه السلام)» را افسوس

در مشهد خويش هم غريب است «رضا (عليه السلام)»!

ص: 121

زیارت

«دوباره آمده ام، تا دوباره در بزnm» (1)

کبوترانه در این آستانه، پر بزnm

به ناامیدی از این در نمی روم هرگز

اگر جواب نگیرم، دوباره در بزnm

خدا مرا به حقیقت ولی شناس کند

که حلقه بر در این خانه بیشتر بزnm

سواد نامه ی من، رنگ صبح خواهد شد

شبی که بوسه بر این چشمه ی سحر بزnm

به یاد غربت تو، عهد کرده ام با خود

که لاله باشم و صد داغ بر جگر بزnm

خدای را، کمی ای زائران! درنگ کنید

که خاک پای شما را به چشم تر بزnm

به من هر آنچه که بخشیده اند توفیق است

مباد آن که دم از دولت هنر بزnm!

اگر چه خارم و نسبت به گل ندارم، باز

خوشم که گاه گذاری به باغ سر بزnm

اگر شمیمی از این بوستان به من برسد

معاشران! به خدا تاج گل به سر بزnm

من آشنای همین درگهم، خدا نکند!

که رو به غیر کنم، یا دری دگر بزnm

صفای تربیت باغبان حرامم باد

که در مجاورت گل، دم از سفر بزنم

ص: 124

1- جمشید فتحی پور.

اگرچه غرق گناهم سفینه ام اینجاست

مراد و قبله ام اینجا مدینه ام اینجاست

ص: 125

فریاد دل شکسته ام را بپذیر

بی تابی جان خسته ام را بپذیر

اخلاص ندارم، ای سراپا توحید!

احساس شکسته بسته ام را بپذیر

ص: 126

ای حضرت خورشید بلاگردانت

ای ماه و ستاره عاشق و حیرانت

در توس شدی مقیم، تا سر بزند

«و الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» از ایوانت

ص: 127

****صبح است، بگو سپیده، کم ناز کند

یک لحظه در بهشت را باز کند

لبخند بزن، تا سفرش را خورشید

از مشرق لب های تو آغاز کند

ص: 128

دیروز، اثر به اشک و آهم دادند

امروز، در این حرم پناهم دادند

فردا، به تمام عاشقان خواهم گفت:

در «حصن ولایت» تو، را هم دادند

ص: 129

کس با دلم از عشق تو، محرم تر نیست

پاداش زیارتت ز حج، کمتر نیست

در زیر رواق آسمان، هیچ دژی

از «حصن ولایت» تو محکم تر نیست

ص: 130

دل، داشت، تمنای نگاهی به بهشت

گاهی به تو فکر کرد، گاهی به بهشت

دل غافل از این بود که باید ببرد

از «حصن ولایت» تو راهی به بهشت

ص: 131

ما حنجره ی عشق خروشان توایم
از سلسله ی خانه به دوشان توایم
در حلقه ی معصیت اسیریم ولی
«چون ماه نواز حلقه به گوشان توایم»

ص: 132

یاد از من بی پناه کی خواهی کرد؟

دلجویی خاک راه، کی خواهی کرد؟

چون سایه ی آرزو به خاک افتادم

زیر قدمت نگاه، کی خواهی کرد؟

ص: 133

حسنت، به هزار جلوه آراسته است
زیبایی ات از رونق مه کاسته است
من آنچه دل تو خواست، هرگز نشدم
اما تو، همانی که دلم خواسته است

ص: 134

ای باغ بهشت، رشحه ای از کرمت

عاشق ترم از کبوتران حرمت

بالای سرم، ناز تو را کردم نقش

یعنی سر من، فدای خاک قدمت

ص: 135

مجموعه شعر در سایه سار آفتاب:

سلام بر خورشید

اشک لطف می کند

زیارتنامه عروج

ناگهانی از ملکوت

رؤیای هشتم

کوچه های اجابت/دفتر اول

کوچه های اجابت/دفتر دوم

کوچه های اجابت/دفتر سوم

پنجره فولاد

آسمان زیر ابرها

یک کاروان آهو

ص: 136

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

